

دگر دیسی های رؤیایی

علی اصغر قره باغی



شده است. نابوستگی و عدم انسجام منطقی، فضای اغلب تابلوهای دبیری را بهر هونری در یک ناکجا آباد ذهنی مهمل می‌کند اما در همین فضا است که نبی هنر می‌نهد و صدای تنفس زندگی به گوش می‌رسد. برای تصویر کردن فضا و فیگورهای چنین گسترده و پررمزوار، آن هم اغلب با یک مداد یا قلمموی نازک، نقاش باید خود را با سرفاز کردن و کجک برداشته این کار، شهادت مسی طلبید و بی‌تردید کسره جست‌وجوگری‌های مداوم است.

گونایگونی آثار دبیری حکاکی از طبیعت جست‌وجوگر و ظرفیت ابلاغ و دگر دیسی اوست و این همه در عرصه‌ای گسترده اما در یک دایره اندیشگی خاص انجام می‌پذیرد. از اشارات و تلویحاتی بهره می‌گیرد که سرشار از معانی به تعبیر کنایی است اما هرگز سر آن ندارد که درون زندگی و روحیات دیگران را بکاود و یا آن‌ها را هم‌دلانه تصویر کند. مضمون‌هایش بهانه‌ای است برای آفرینش هنر و وسعت مشرب و چه بسا که از آن آفرینش، مضمونی دیگر و پرداختنی دیگر و حتی سبک و سیاقی دیگر سر برآورد. دبیری نوعی ژرژیک انسان‌ها را تصور می‌کند و تنها عنصری که به آن‌ها می‌افزاید یک نگرش روان‌شناختی عام است برای همین هم هست که در نمایشنامه‌های تجسمی او که به‌درام‌هایی آمیخته با اسطوره و روان‌شناسی شهادت دارد، یک بازیگر در نقش‌های گوناگون ظاهر می‌شود. یک چهره آشنا را با چند نگرش و سبک متفاوت نقاشی می‌کند و انگار که مضمون فقط دستمایه‌ای برای پرداختن به سبک بوده است. می‌خواهد به‌جای آن که فیگورش را چهارمیخه کند، زبان سبک‌اش را به کرسی بنشاند. دبیری برای این شکل بیان، سبک و سیاقی پیدا کرده است اما دائم می‌کوشد تا عرصه این سبک را گسترده تر کند و افق امکانات هنر خود را فراتر برسد. در این راه حتی از

نیست و منظر بی‌سری برخی از وجود نقاشی دبیری است. آن هم بهانه و سبک گویی که پشت‌صحنه در کثرت سبک و گوناگون‌گویی موزون گردد. نقاشی هنرمندی است که یکجا در صحنه ظهور و یابی دیگران می‌نماید اما نگاهش بی‌آینده است. نقاشی دبیران است. نقاشی هنر ذاتی بیخاکین خود را با پارچه‌ای رنگی و نقاشی مناسب جرمی می‌آورد و از آن برای بیان مفاهیم ذهنی خود بهره می‌گیرد. زبانی رؤیایی و سبکی دارد و با این زبان جهانی را تصویر می‌کند که به‌عنوان تصویر بوده است و گاه چنین و گاه آن‌ها هم حال چهره و جلوه‌ی زیبا دارد. یکی از ویژگی‌های نقاشی دبیری که از تلقی هنرمندان نقاشی و هنر شکل گرفته آن است که اول شما گویا از نقاشی و هنر چون خود مطمئن می‌کند و بعد او را به شک می‌اندازد. شک تماشگر در آن نیست که چه چیز و چه مضمونی نقاشی شده بلکه در این است که خود او کی است و کجایی است و چرا؟ آنچه نقطه‌ای از زمان و مکان چشم دوخته است و چرا تلاطم و بی‌نهایتی فضا با گستی عمدی و رازگونه در برابر چشم‌های او شکسته می‌شود؟ فیگورهای دبیری در فضایی گسترده و از هیچ‌سختی فرار گرفته‌اند و بخشی از بازماندگی حالت‌های درونی فیگورها به‌عده این فضا گذاشته

بهره دبیری آن طور که خودش می‌گوید، نقاشی کردن از دیرینه سالگی و به‌شکلی نقاشی آغاز کرد. در همان سال‌های بچگی فیلم سینمایی "صدای سحر جادو" را دید و شوق نقاش شدن در سرش افتاد. از آن به بعد، آن طور که کارنامه‌اش نشان می‌دهد، در نقاشی کردن نه ساعتی یک حرفه، بلکه به‌عنوان راه و پیش زندگی کردن نگاه کرده است. بعد از درس و دانشگاه ششده هنر پیکسود شد و از همان زمان هر یک هفته آزادگرمی‌ها و تفریح‌ها هم بر آن که حرف و مکتب در آن باشد، باز شد. گناه دبیری آن بود که پیکسود را عمل و لگو قرار داده بود و پیکسود یک غول بود، گوی پیکسود سفیدی بود که هنرش شکلی شناخته داشت اگر تیری هم مثل خیلی‌های دیگر از یک رنگ‌مال و پشت‌هم‌انداز درجه سه تقلید می‌کرد، اگر تالیفوی انتزاعی این و آن را می‌گرفت و وارثه آن را مال خود قلنداد می‌کرد و با نقشی می‌کشید و نیسی از آن را برای مدرن‌نمایی مسخو می‌کرد، بی‌تردید از این حرف‌وسخن‌ها میرا می‌شد. تقلید و تأثیر دبیری از دیگران حدیث کهنه‌ای است که نه از دبیری آغاز می‌شود و نه به‌او پایان می‌گیرد و به‌قول عیسا مسیح بگذار سنگ اول را کسی پرتاب کند که مرتکب گناه نشده است. به‌رحال این‌جا بحث برسر این حرف‌ها

آفرینتن آن با انگارشها و استنباطها و شیوه‌های دیگری که با سبک‌های پیشین او همخوانی چندانی ندارد نیز روی گردان نیست. طوری نقاشی می‌کند که گویی می‌خواهد نشان دهد و ثابت کند که خطوط سبک‌های متوازی، سرانجام در بی‌نهایت آفرینشگری سبک خواهند رسید. می‌خواهد نشان دهد که آفرینشگری هنرمند می‌تواند آن‌چه را تاریخ از هم گسسته و جدا کرده بهم پیوند دهد. آن‌چه دبیری به‌تصور می‌کشد برآمده از یک تمامیت گسسته و پیران شده است. کاری هم به خط‌های فارسی که اشکها و ایسمها در عرصه هنر پدید آورده‌اند ندارد. می‌خواهد با پندیاوردن تمامیت جسمی به‌نوعی احساسی تازه اشجام دست پیدا کند و تمامیت تازه را جایگزین تمامیت کند که در ادا و اطوارهای مدرنیستی از دست رفته‌است. در اغلب کارهای دبیری، نوعی گرایش به‌دراماتیزه کردن پنهانی به‌چشم می‌آید اما جهت‌گیری

او برای بیان درامی است که بیشتر به‌سبک و مشرب ربط دارد تا درامهای درونی و زندگی انسان‌ها. برای همین هم هست که دایم شیوه کار را تغییر می‌دهد. به‌جای آن‌که انسان‌ها را تغییر دهد، خودش را و سبک و شیوه‌اش را تغییر می‌دهد. یک بازیگرش سال‌ها از یک پرده به‌پرده دیگر می‌رود. بی آن‌که تلاشی برای پنهان کردن چهره خود داشته باشد. این بازیگران همان انسان‌های ژنتیکی هستند که بیشتر به‌آن اشاره کردم اما سبک و شیوه‌ی که آن‌ها را تصویر می‌کند درگون می‌شود و این اواخر پیچیدگی بیشتری پیدا کرده است. انگار روزبه‌روز مضمون‌تر می‌شود که به‌جای آدم‌ها، سبک را کشف و تصویر کند. گه‌گاه به این کشف نایل می‌شود اما در اعتبار آن شک می‌کند. شاید هم پیوندهای نظری و تأثیرات منقالبی مشرب‌های هنری سد راه اوست. می‌خواهد با سبک رفتاری انسان‌گونه داشته باشد و به‌جای انسان‌ها، پرتره سبک را نقاشی

کند. حقیقتاً سبک‌ش آنقدرها را به‌عهده چند خط ساده می‌گذارد و اثر این رنگ آنقدرهاش حضوری دارند. حضورشان برای نمایش سبک است. سبکی که همان پیچیدگی‌ها و آشنایی‌های یک انسان را دارد. همین‌جا این را هم گفته باشم که منظور از سبک، معنای متعارف آن نیست. آن‌کیفیتی هم نیست که با زمان و مکانی خاص ربط و پیوند داشته باشد و دائم تاریخ را به‌رخ بکشد. منظور کیفیت‌های منریستی هم نیست. مراد از سبک، جنبه‌های ازگانی‌یک نقاشی است. تلخان‌چه این‌جا و آن‌جا شکلی تزیینی به‌خود می‌گیرد. منظور، شکل پرداختن به‌مضمون و کیفیتی است که تمامی یک اثر را حیر می‌گیرد. منظور کیفیتی است که حضورش سبباً تمایز ماده و روش است. کیفیتی که مضمون و فرم را از هم جدا می‌کند و وقتی این دو از هم جدا شدند و روبروی هم قرار گرفتند، آن وقت می‌توان دید و دریافت که چگونه به‌مضمون پرداخته



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
برگه‌های هنرهای تجسمی

شده است. منظور از سبک ریش متمایز و قفاش
تجسمی است که با آن یک عمل انجام می‌دهد و سبک
ساخته و روحیات می‌دهد.

میراثی است که سبک‌ها می‌خواهد برام سبک را
نمایش دهد تا سبک‌ها را و به معنی جهت هم
هنگام انسان‌ها را به سبک کفایت می‌دهد و سبک
خود را در تجسمی انسانی و به معنی در سبک
تجسمی. رفته رفته هم می‌کند تا به تجربه هنری
شکلی انسانی می‌دهد و انسان‌ها را در فهم هنری
می‌نماید. نقلی است همه آن است که به معنی سبک
شکل روحانی ریشی و خاکی و خطوط سبک به معنی
شکل هم هست که حتی فیکورهای انسانی می‌باشد
مردم سبک و نقلی است به معنی می‌آید آن گوییم
فکوری سبک و شیوه بیان چون چیزی را می‌تواند از آن
می‌کند که دیگران را به معنی و ابزار بیان احساس خود
کند و وقتی انسان را نقلی می‌کند، سادگی و طبیعت او
را به معنی تبدیل می‌کند و بدین معنی، فلسفه یا
ساختار گسترده به معنی فضای روان‌شناختی، به معنی
بسیار نیستی آن لقب می‌زند. به معنی سبک سبک این
زبان روان‌شناختی را معادل لوح آفرینش هنری
می‌باشد این همان زرقانی است که نقاش را از برسی
بیرده دیگر تغییر می‌دهد و با احساس تازه ترکیب
می‌کند هر احساس، ظلم و توهین است که نقلی را
فکوری خود می‌کند و نقاش می‌کوشد تا به پاری نقلی
بیرده می‌دیگر، آن را باطل کند این چنانکه هنر
احساسی بیشتر از احساس پیدا می‌کند و با هر
چیز هنری، مسأله‌ی تازه را با هر می‌کشد برای حل
این مسأله باید به فضای طبیعت انسان را سفر کرد و
نمایش منابع تاریخ هنر را کاویاد و از هر یک از آن‌ها
حتی اگر در تضاد با یکدیگر هم باشند، پاری گرفت.
بسیاری از منابع، از هر نچه و مثنی را گوییم
از هنر دیرساله ایران و مفاخر شکوفاست گذشته
سرمین خود گرفته تا حمله و استعمار دیگران را
آزوده و حتی از سرگ کشیدن به معنی میراثی
مقلد تاریخ هم روگردان نبوده است. یکی از مثنی
که دبیری کاویاد است و هنوز هم می‌کشد نقلی
بیکسو است.

هر وقت که صحبت نقلی دبیری پیش می‌آید
بی‌انسان به تمام تجربه‌هایی که از سرگرفته، صریحاً و
گاه چنان که رسم و عادت زمانه مستند و لوحاً و در
نشان و پسله، می‌گویند که از بیکسو تقلید می‌کند.
یکی دو جا هم این را نوشته‌اند اما گوییم تنگ و تنگوار
کنندگان این حرف، که لقب با فکورات و معنات هم
می‌زنند، توجه ندارند که آن چه را با هر صفت ثابت
می‌کنند ساده‌اندیشی و ناگامی‌های خوششان است.
تقلید یک چیز است و محک زدن و گوییم چیزی
دیگر، کارنامه هنری دبیری نشان می‌دهد و انگار

شده است که نیست که بخشی از نقلی او در قالب بیکسو
شکل گرفته است در نقلی یا رشته‌هایی آشکار با هنر و
شکلهای بیکسو بودند حالت و ابالی از هنر بیکسو
را در تجرد نقلی خود تبیین بود این بودند مانند
شکلهای تپالی جوان بیشتر در سطح بود و برای تفریح
سطح را می‌گوید اما با گذشت زمان ریشه‌ها زرف‌ر
رفت و گسترده شد و به گوییم در زرقا پرداخت.
گوییم و استخار دبیری مانند یک اودیسه
دیگسترگتو. سرشار از ماجراهای نامنتظر بوده
است که یکی از شواهد آن، نگرش دوسودایی او نسبت
به فیکور و ابزار است با نگاه کردن به معنای دبیری
سلیو می‌شود که به ابزارهایی که تصویر کرده علاوه
زاد به نام پنداست که به فکر همخوانی آن‌ها با متن و
بستر نقلی خود بوده است. آن چه فکر او را به خود
مشغول می‌نماید عناصر برده نیست بلکه شکل کامل و



شبهت یافتن آن لب‌ها و مفاصل است
آن گستی که در تاریخ سبکها پدید آمد، در
واقع گستی در طبیعت است که حاصل تاگری
که در درختکوهی و فلورار آمیز نمایانند هر دو بود
دبیری می‌خواهد این رمز و راز را در فیکورهای خود
بجام بیندازد و تصویر کند اما این را هم می‌داند که
هیچ گستی به معنی کامل کارایی داشته است و نه
زخمی است که بتوان به درمان شدنش امید داشت.
هر زخم ممکن است به طور موقت در این کار یا در آن
بوم درمان شود اما باز از جای دیگر سربر می‌آورد و
نقاش را بران می‌دارد تا سبک و شیوه خود را تغییر
دهد بهایی که دبیری برای نمایش سبک می‌برد
لذت هم نیست و معادل نوعی خطر کردن است چراکه
گاه تاگری می‌شود از دو موقدیت و جایگاه روان‌بارگی

اشوب‌طلبانه و اندویش‌دگی حماسی نقلی کند. گاه
آن چه را در ذهن خود آفریده هنگام آوردن بر پرده
نقلی یا نابود می‌کند و یا به مختصرترین شکل مبتنی
گشای می‌سازد. گاهی هم آن را تا جایگاه یک
"خودمختاری" انگار تا پذیر می‌کشد. نگرش اولی در
پیوند با ابزار نمایشی کردن‌های مدرنیستی است و دومی
در پیوند با سنت‌های کلاسیک و نمایش آرمایی آن‌ها
میان این دو قطب نوسان می‌کند، فیکور انسان است که
پس از یکی دو نوسان در برابر چشم تماشاگر، شکل
انسانی خود را از دست می‌دهد و شکل هنر و سبک را
به خود می‌گیرد. این نقلی‌ها نمایشگر تجربیات فردی
و سرنوشته هنر است و بیش از آن که نابولی نقلی
باشد، البته می‌است که حضور نقاش و سبک او را بازتاب
می‌دهد.

در پاره‌ای از فیکورهای دبیری تجربه‌هایی
به چشم می‌آید اما هرگز این فکر را به ذهن متبادر
نمی‌کند که مضمون تحریف شده است. در آثار برخی از
نقاشان، مثلاً یکین، مضمون تحریف شده است اما در
کارهای دبیری، تحریف‌ها به سبب آن عینی ذهنی
است که از درون آن به مضمون نگاه کرده و آن را تصویر
کرده است. دبیری نشان می‌دهد که لفظی مضمون
نیست و در واقع آن چه او را طمس کرده، هنر است
می‌خواهد آن چه را نقلی می‌کند بر بوم خود ثابت
نگهدارد و خودش را در آن مستحیل کند. گاه آن قدر
پایان نزدیک می‌شود تا یک فیکور برایش حکیم ابعاد
جهان را پیدا کند و در این جهان ذهنی آن قدر قوم
فیکور را تغییر می‌دهد تا شکل رویاها و آرزوهای او را
به خود بگیرد. از آن پس، آن چه انجام می‌دهد نوعی
تحریف و گردبسی رویایی است نه پدید آوردن
اصول‌های مدرنیستی. دبیری گاه این تحریف را بر
فضای تپمی هم تحمیل می‌کند و حتی نور را می‌اند
نوعی پلاسا و عنصر معلوم و شگفت‌کننده نمایش
می‌دهد. می‌خواهد با کنار هم نهادن و سازگار نشان
دادن مثنی عناصر آشتی‌پذیر یا متضاد در این فضا،
کارگردان دلانگرها را در زبان تجسمی محکی چهارپاره
بزند، به معنی نمایشی شکل‌های گوناگون حضور به‌رزاد و
نمایشی از دوسودایی را پیش‌روی تماشاگر بگذارد.
دبیری از معدود نقاشان ما است که به معنی خیال
پروالی می‌دهد و هرچه را به ذهنش برسد تصویر
می‌کند. هر چیزی می‌تواند مضمون نقلی او باشد
به شرط آن که ابزار بیان را از یک مریض به معنای دیگر
ببرد و نوبدبخس سبکی تازه باشد. گاهی انگیزه نقلی
را به معنای همگانی تبدیل می‌کند و آن را به شکل نماد
ترس و گریز از واقعیت نشان می‌دهد برای همین هم
هست که هیچ‌یک از کارهایش فردیت ندارد و هر یک در
دنباله جست‌وجوهای پیشین و سرآغاز کنکاش‌های
بمدی در عرصه هنرهای تجسمی است. □